

# پیوستی بر کتاب "جلال آل احمد و معاصرانش"

## مرتضی سیدی نژاد

عجیب است که با سپری شدن ۵۴ سال از درگذشت جلال آل احمد و با وجود آنکه امسال در صدمین سال تولد او هستیم، هنوز که هنوز است گردآوری کامل و موثقی از اسناد و نوشته‌های او در دست نیست و ابهامات زیادی در زندگی او و معاصرانش وجود دارد، البته شمس آل احمد و سیمین دانشور تا زنده بودند، در این راه تلاش‌هایی کردند. شمس آل احمد با انتشار نوشته‌های چاپ‌نشده جلال مثل "یک چاه و دو چاله"، "سنگی بر گوری"، "سفر روس"، "سفر فرنگ" و "سفر آمریکا"، همچنین سر و سامان دادن به کتاب‌ها و نوشته‌های او با توضیح و ویرایش مصطفی زمانی‌نیا و نوشتن کتاب خواندنی "از چشم برادر" حق برادری را به جا آورد و سیمین دانشور با نوشتن "غروب جلال" و انتشار چهار جلد نامه‌هایی که میان این زوج مبادله شده بود، در ترسیم چهره واقعی و سیاست‌زدایی شده از آل احمد کوشید.

در این چند ماهی که از صدمین سال تولد جلال گذشته است، با دو کتاب تازه انتشار، جای این امیدواری است که تلاش‌ها برای نورتاباندن به ابهامات زندگی و زمانه او همچنان ادامه داشته باشد. دو کتابی که ذکرشان رفت یکی "جلال آل احمد و معاصرانش" (امید طیب زاده، نشر نیلوفر) و دیگری "راز حج جلال" (محمدحسین دانایی، نشر رشدیه) است.

کتاب اول که نوشته حاضر به بررسی آن اختصاص دارد، مناسبات جلال با چهار تن از روشنفکران هم-عصرش (نیمایوشیج، همایون صنعتی‌زاده، ابراهیم گلستان و ناصر وثوقی) را کاویده و در کتاب دوم، یادداشت‌ها، نامه‌ها و اسناد سفر حج جلال گردآوری و بررسی شده است.

هر چهار مقاله کتاب طیب‌زاده قبلاً در نشریات منتشر شده بود و کمابیش با حال و هوای کتاب آشنا بودیم. بنا بر مقدمه طیب‌زاده، چاپ مقاله‌ها در نشریات، این امتیاز را داشته که او با توجه به بازخوردهایی که از خوانندگان گرفته، به اصلاحات در متن هر مقاله پرداخته و در جهت تکمیل آنها کوشیده است. سواس طیب‌زاده در استفاده از منابع موثق و کوشش او در کنار هم گذاشتن پازل روایت‌ها قابل ستایش است، اما هنوز کاستی‌هایی در این زمینه در کتاب وجود دارد. به همین خاطر بود که نگارنده به جای "نقد" از واژه "پیوست" در پیشانی این مطلب استفاده کرد، چرا که قصد این نوشته ارایه اسناد و روایت‌هایی در جهت تکمیل مطالب کتاب طیب‌زاده است.

دریغ که بعضی از منابع موثق از چشم طیب‌زاده دور مانده‌اند و این نقص را می‌شود با تورق فهرست مآخذ پایان کتاب فهمید. یکی از کتاب‌هایی که جای آن در فهرست مآخذ خالی است، مجموعه "نامه‌های جلال آل احمد" است که به کوشش علی دهباشی جمع‌آوری شده (نشر افست گرافیک، ۱۳۸۷) و با رجوع به آن می‌شد جزئیات بیشتری را از مناسبات او با معاصرانش دریافت. کتاب دیگری که اهمیتش از نامه‌های جلال کمتر نیست، زندگی‌نامه او به قلم شمس آل احمد به نام "از چشم برادر" (کتاب سعدی، ۱۳۶۹) است. با رجوع به این منابع می‌شد از بعضی اشتباهات پیش‌آمده در متن جلوگیری کرد. به عنوان مثال در صفحه ۴۴ کتاب، یادداشتی از نیما درباره جلال به این مضمون نقل شده است: «من پسر سید ملایی را می‌شناسم که محمد(ص) را قبول ندارد، اما ژید را قبول دارد، کازانوا نامی را که ضد پیغمبر است، ترجمه کرده و قبول دارد.» طیب‌زاده همان‌جا

در توضیح این یادداشت می‌نویسد: «نیما در این یادداشت به دو ترجمه آل احمد اشاره می‌کند: یکی ترجمه کتاب ضد شوروی "بازگشت از شوروی" اثر آندره ژید که آل احمد آن را از فرانسه به فارسی ترجمه و در سال ۱۳۳۳ در تهران منتشر کرد؛ و دیگری ترجمه کتابی با عنوان "محمد و آخرالزمان" نوشته فردی به نام بل [صورت درست: پل] کازانو که ظاهراً آل احمد آن را به فارسی ترجمه کرده بود و قصد داشت در سال ۱۳۲۵ در تهران منتشر کند که به علت درج مطالبی کفرآمیز در آن موفق به انجام آن نمی‌شود. واقعیت این است که کتاب "محمد و آخرالزمان" به ترجمه آل احمد و البته با نام مستعار "اورازانی" به چاپ رسید و غایله‌ای که تا حد تکفیر او به پا شد، نه فقط به خاطر ترجمه، بلکه به دلیل انتشار این کتاب بود.

اما از خواندنی‌ترین مقالات کتاب طبیب‌زاده، مقاله سوم است که به رابطه و رفاقت جلال آل احمد با ابراهیم گلستان می‌پردازد و البته این فصل هم بی‌نیاز از پیوست نیست. در صفحه ۱۰۰ وقتی به آغاز آشنایی گلستان با آل احمد اشاره می‌شود، خوب بود به همکاری‌های آنها هم اشاره‌ای می‌شد. گلستان بود که واسطه انتشار ترجمه آل احمد از "قمارباز" در سال ۱۳۲۷ شد. شمس آل احمد در این باره نوشته است: «قمارباز اولین ترجمه‌ای است که جلال خارج از تعصبات دینی و فکری انجام داده است [...] دوره فترت کارهای سیاسی جلال است و جلال افتاده به ترجمه. به قصد یادگیری و تمرین زبان خارجی. این رمان را ابراهیم گلستان، دوست معاشر آن ایام جلال، واسطه شد تا معرفت، آلیمو فروش شیرازی و هم‌شهری او، که در تهران وارد کار انتشارات شده بود، چاپ کند. و بابت حق‌الترجمه، سیصد تومان در چند قسط داده بود. و این اولین حق‌القلمی بود که جلال می‌گرفت.» (۱) آل احمد هم متقابلاً در انتشار ترجمه‌های گلستان از همین‌گوی نقش داشت. این ترجمه‌ها در کتابی با نام "زندگی خوش کوتاه فرنیسیس مکومبر" (انتشارات امیرکبیر، ۱۳۲۸) جمع شدند و به این ترتیب، نخستین کتاب ترجمه فارسی از همین‌گوی به انتشار رسید. گلستان جریان ترجمه‌اش از داستان‌های همین‌گوی را بدون نام‌بردن از آل احمد چنین روایت می‌کند: «یک دوست من که انگلیسی و فرانسه نمی‌دانست، می‌خواست قصه بنویسد و من گفتم: آقا اینا رو بخون. اون نمی‌تونست بخونه و می‌گفت برام ترجمه کن. من برای اون ترجمه می‌کردم. همه را یکی‌یکی ترجمه می‌کردم و برایش می‌فرستادم. قصد کتاب و چاپ‌کردنشان را نداشتم.» (۲) این ماجرا را در گفت‌وگوی دیگری چنین تکمیل می‌کند: «ترجمه قصه‌های کتاب برای فقط خوانده شدن پیش یک دوست بود. این دوست می‌خواست زن بگیرد، پول نداشت. به فکر افتاد ترجمه‌ها را آب کند. یک بابایی هم تازه می‌خواست بنگاه نشر کتابی به راه بیندازد به اسم امیرکبیر با شیر متروگلدوین مایری، برای علامت تجارت. دوست من این را به او قالب کرد و بعد خبرش را به من داد.» (۳)

آل احمد خود نیز به این قضیه اعتراف کرده است: «یادم است یک بار از آبادان ترجمه‌ای از همین‌گوی فرستاد که تحویل پرحاصلی بود [...] مجموعه داستانی که برایش چاپ کردیم و حق‌البوقش را بالا کشیدیم بی‌هیچ تردید و چون و چرایی، تنها به این علت که او آبادان بود و پول خوب می‌گرفت و صاحب این قلم در تهران بود و اوضاعش خیط، سیصد و پنجاه تومن بود یا ۳۷۵ تومن.» (۴) البته بماند که این همکاری هم بی‌حرف و اختلاف نبود: «کتاب که از چاپ درآمد و نسخه‌ای از آن را دیدم، دیدم در نثر ترجمه‌ها دست برده است. بعضی جاها به کلی خراب شده بود. امان از دست این نفهمی و ندانم‌کاری او. ولی تیری بود که از چله در رفته بود و همینطور هم ماند که ماند که ماند.» (۵)

در صفحه ۱۰۲، طبیب‌زاده به نخستین کنگره نویسندگان ایران اشاره می‌کند که در روزهای چهارم تا یازدهم تیرماه ۱۳۲۵ برگزار شد و دلیل آنکه نام آل احمد ۲۳ ساله در فهرست دعوت‌شدگان به کنگره در کنار ۷۸

نفر نویسنده و شاعر و محقق و احتمالاً به عنوان جوان‌ترین آنان دیده می‌شود را چنین می‌داند: «اینکه نام آل-احمد در نخستین سال پیوستنش به حزب توده در این فهرست و در کنار نام جمعی از شاعران و نویسندگان صاحب‌نام ایرانی ذکر شده است، بی‌گمان حاکی از فعالیت‌های جدی و پیگیر و نیز رشد فزاینده وی در ساختار آن حزب است.» بی‌انصافی است اگر دلیل عضویت جلال در کنگره را فقط فعالیت‌های حزبی او بدانیم، چرا که آل‌احمد یک سال قبل از برگزاری کنگره، استعداد قصه‌نویسی خود را به‌خوبی نشان داده بود. "زیارت" نخستین قصه کوتاه از جلال است که در شماره نوزدهم ۱۳۲۴ مجله سخن چاپ می‌شود. همان سال داستان‌های کوتاه دیگری در این مجله و نیز در نشریه هفتگی مردم برای روشنفکران به چاپ می‌رسند و مجموعه این قصه‌ها را که دوازده تاست، یک جا، در اسفندماه ۱۳۲۴ با نام "دید و بازدید" به‌صورت کتابی مستقل روانه کتابفروشی‌ها می‌کند. «اولین قصه‌ام در سخن درآمد شماره نوزدهم ۲۴ که آن وقت‌ها زیر سایه صادق هدایت منتشر می‌شد و ناچار همه جماعت ایشان گرایش به چاپ داشتند و در اسفند همین سال "دید و بازدید" را منتشر کردم، مجموعه آنچه در سخن و مردم برای روشنفکران هفتگی درآمد بود.» (۶)

در ادامه به صفحه ۱۲۰ کتاب می‌رسیم و ماجرای "نقد بی‌امضا"ی آل‌احمد بر کتاب "شکار سایه" از ابراهیم گلستان. طیب‌زاده تاریخ انتشار کتاب "شکار سایه" را سال ۱۳۲۹ ذکر کرده است. این تاریخ انتشار در یکی از پانوشته‌های کتاب "یک چاه و دو چاله" آمده، آنجا که آل‌احمد می‌نویسد: «تنهایی آبادان کار خودش را کرد، یعنی گلستان خل شد. (تکیه کلامی که او خود به دیگران اطلاق می‌کند) و اثر این خل شدن را پیش از همه این صاحب قلم در سرش دید، که چیزی نوشت درباره "شکار سایه" و "کشتی شکسته‌ها". اولی مجموعه قصه‌هایش و دومی ترجمه‌ای از این و آن، که در یکی از شماره‌های مهرگان درآمد. [تاریخ ذکر شده در پانوشته: دی‌ماه ۱۳۲۹] و بی‌امضا. و با احترامات فائقه!» (۷)

تاریخ ذکر شده در کتاب آل‌احمد که بعد از درگذشت او و احتمالاً توسط ناشر به پانوشته اضافه شده، اشتباه است و متأسفانه این اشتباه به کتاب طیب‌زاده هم سرایت کرده است. شاید به خاطر همین اشتباه بوده که جستجوهای طیب‌زاده برای یافتن "نقد بی‌امضا"ی آل‌احمد بر "شکار سایه" نتیجه نداده است. این در حالی است که تاریخ چاپ اول کتاب "شکار سایه"، نه سال ۲۹، بلکه سال ۱۳۳۴ است و باید در دوره مهرگان سال ۳۴ به دنبال "نقد بی‌امضا"ی جلال بود. این نقد با جستجوهای نگارنده، در شماره پنجم از دوره سوم این هفته‌نامه به تاریخ یکشنبه سوم دی‌ماه سال ۱۳۳۴ یافته شد.

طیب‌زاده در بررسی مناسبات آل‌احمد و گلستان، سال ۱۳۴۳ را سال جدایی دو دوست از هم می‌داند: سالی که جلال در فروردین آن به سفر حج رفت و در خردادماه همان سال، "یک چاه و دو چاله" را نوشت و در آن، گلستان را چاله‌ای بر سر راه خودش دانست، اما در همین سال، گلستان در حال ساخت فیلم "خشت و آینه" است و ناصر تقوایی هم می‌خواهد وارد کار فیلمسازی شود: «من می‌دانستم اگر از گلستان بخواهم اجازه بدهم در این فیلم با او همکاری کنم، نخواهد پذیرفت. در نتیجه، از دوستانی مثل سعدی خواستم که جلال آل‌احمد را واسطه ارتباط من با فیلم قرار بدهند. جلال وقتی شنید که من می‌خواهم وارد این کار شوم، گفت: خوب فکرها را بکن، من به خاطر تو حاضرم به گلستان تلفن کنم. چون آل‌احمد با گلستان قهر بود، اگرچه برای هم احترام زیادی قایل بودند. گفت که با گلستان دچار مشکل مالی خواهی شد. گفتم: می‌خواهم فیلمسازی را یاد بگیرم و مسایل مالی برایم مهم نیست. اگرچه وضع بدی هم داشتم. به گلستان تلفن کرد و او هم پذیرفت. چون نمی‌توانست به او "نه" بگوید. هر چند در ظاهر دشمن یکدیگر بودند.» (۸)

"خشت و آینه" در سال ۱۳۴۴ آماده نمایش می‌شود و احتمالاً در همین سال است که تقوایی شاهد یکی از آخرین دیدارهای این دو رفیق است: «وقتی "خشت و آینه" تمام شد [...] روزی هنگام رفتن به منزلش به گلستان گفتم: چرا به آل احمد نمی‌گویی بیاید فیلم را ببیند. گفت: نمی‌آید. گفتم: راضی کردن او با من. چون به رغم جوانی‌ام، آل احمد خیلی دوستم داشت. یک ساعت بحث کردیم تا توانستم او را راضی کنم. البته همسران این دو آدم (خانم دانشور و خانم گلستان) رابطه خوبی با هم داشتند. به هر حال، موافقت گلستان را که گرفتم، رفتم پیش ساعدی و سیروس طاهباز که در جلسات روزهای سه‌شنبه منزل آل احمد پای اصلی بودند و با هم رفتیم منزل آل احمد. مثل همیشه عبایی بر دوش انداخته و نشسته بود روی تخت کنار حیاط. ساعدی قضیه را مطرح کرد و درست برعکس تصور ما انگار منتظر بود، گفت: کی؟ قرار هفته بعد را گذاشتیم در همان سالن کوچک استودیو گلستان. همه عوامل فنی بودند و همه هم می‌دانستیم که امروز یک حادثه فرهنگی اتفاق خواهد افتاد، چون قصد ما در واقع آشتی‌کنان بین این دو نفر بود. ما همه چسبیده به دیوار نشستیم. ساعدی، طاهباز و م. آزاد هم بودند. گلستان به تنهایی نشست. وقتی جلال وارد شد، خیلی دلخور بود. بر خلاف همیشه، جواب سلام هیچکس را نداد و یک‌راست رفت و در ردیف جلو نشست. در تأثر عادتش این بود که ردیف اول بنشیند و آن روز مثل اینکه برای بار اول بود که می‌آمد سینما. سالن خیلی کوچک بود و من تعجب کردم که چرا نیامد ردیف آخر. با گلستان هم یک کلمه حرف نزد. جلال کاری به فیلم نداشت. تا یک نکته در فیلم می‌دید، به زبان بلند عقیده‌اش را می‌گفت و انتقاد می‌کرد و گلستان هم به زبان بلند جوابش را می‌داد. این صحنه خیلی زیباست. ساعدی می‌خواست در این باره داستان بنویسد [...] جلال از فیلم خوشش نیامد. او تمامی فصل اول فیلم، یعنی صحنه‌های شب، خیابان و گم‌شدن بچه و آن خرابه و پیرزن را زیادی می‌دانست و می‌گفت: فیلم باید از صحنه کافه شروع شود. همین نکته بعدها توسط منتقدان هم مورد ایراد قرار گرفت [...] آل احمد فیلم را دید و رفت بدون اینکه با گلستان روبرو شود، اما من فکر می‌کنم باعث آن موج مخالفتی که با فیلم شد، آل احمد بود.» (۹)

یک مورد دیگر از دیدارهای این دو دوست مربوط می‌شود به زمانی که داستان "طوطی مرده همسایه من" از ابراهیم گلستان در مجله آرش به انتشار می‌رسد (دوره دوم، شماره چهارم، تابستان ۱۳۴۵). روایت محمدعلی سپانلو از جلسه و جنجال که بعد از چاپ این داستان رخ می‌دهد، چنین است: «"طوطی مرده همسایه من" که در شماره ۴ یا ۵ آرش چاپ شد، همزمان شد با اختلاف دو دوست قدیمی یعنی آل احمد و گلستان. گویا آل احمد فکر کرده که گلستان در این داستان به او طعنه زده است و ظاهراً تا آنجا که من می‌دانم، آل احمد یک‌سری از بچه‌ها را دعوت می‌کند خانه گلستان - از این کارها هم آل احمد می‌کرد برای اینکه دو نفر با هم دوست شوند، یکی را به خانه دیگری دعوت می‌کرد - که اسلام کاظمیه بوده، مهرداد صمدی، داریوش آشوری بوده و دیگران و دیگران. آنجا به‌طور غیرمنتظره‌ای مهمانی تبدیل به دعوا و جناح‌بندی می‌شود، مثلاً کاظمیه و آشوری از آل احمد حمایت می‌کنند، مهرداد صمدی از گلستان. البته کاظمیه و آشوری هم مثل آل احمد وابستگی به نیروی سوم داشتند، البته حزبی نبودند، ولی وحدت ایدئولوژی داشتند. آل احمد هم که از قبل، از این شیک‌ویکی گلستان و غریب‌دگی‌اش دلخور بود. این‌ها را تیر کرده بود که به گلستان گیر بدهند و مهرداد صمدی هم که اتفاقاً خیلی اطلاعات اسلامی داشت، به آل احمد می‌پرد و آل احمد هم به او می‌گوید: پسر جان تو شیخی. این خطاب وقتی جالب شد که روزی که آل احمد را به خاک می‌سپردند، در مسجد فیروزآبادی تنها کسی که نماز میت بلد بود و بر جنازه نماز خواند، مهرداد صمدی بود.» (۱۰)

هم‌چنانکه طیب‌زاده در کتابش اشاره کرده، هنوز ابهامات تاریخی در چند مورد از مناسبات آل‌احمد با معاصران به جای خود باقی است: یکی دربارهٔ نقد حسن هنرمندی بر "مائده‌های زمینی" که گلستان می‌گوید در ده شمارهٔ روزنامهٔ اطلاعات غلط‌های ترجمه‌ای آل‌احمد را گرفته (صفحه ۱۲۵ کتاب طیب‌زاده)، اما تا کنون جستجوها برای یافتن این نقد به نتیجه نرسیده است. هر چند شاید منظور گلستان نقدی است که سیروس ذکاء بر این ترجمه داشته و در ماهنامهٔ سخن (سال هفتم، شمارهٔ دوم، اردیبهشت ۱۳۳۵) به چاپ رسیده است. در این نقد چهارصفحه‌ای، ذکاء سیزده غلط ترجمه‌ای از کتاب گرفته و در آخر چنین نتیجه‌گیری کرده است: «با آنچه از نظر شما گذشت، حق خواهید داد که ما متأسف باشیم، متأسف از اینکه اثر مهم نویسندهٔ بزرگی به این صورت به زبان فارسی درآمده است. تأسف ما از این جهت است که کاری که ممکن بود به صورت بهتری امکان پذیرد، به صورت ناپسندیده‌ای انجام شده است و آنچه در نوع خود نمونهٔ دقت و ذوق و شور و حرارت بوده، تبدیل به کتابی شده است که به هیچ‌وجه خواننده را به آنچه مؤلف آن خواسته بوده، رهبری نمی‌کند. شاید اگر ژید زنده بود و عقیده‌اش را در این باره می‌خواستند، می‌گفت: ناتانائیل، من اگر با کتابی اینقدر بیگانه بودم، هرگز به ترجمهٔ آن دست نمی‌آزیدم.

سیروس ذکاء پس از این نقد احتمالاً به تشویق احسان یارشاطر، دست به ترجمهٔ "مائده‌های زمینی" زد. یارشاطر یک سال پس از انتشار ترجمهٔ آل‌احمد و داریوش، ترجمهٔ ذکاء ( بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۶) را منتشر کرد و همین احتمالاً یکی از موارد اختلاف میان آل‌احمد با خانلری به خاطر چاپ نقد ذکاء و با یارشاطر به خاطر چاپ ترجمهٔ ذکاء بود.

اما ابهام دوم در مورد نقد رحمت مصطفوی بر ترجمهٔ آل‌احمد و خبره‌زاده از "بیگانه" آلبر کامو است. گلستان به این نقد اشاره می‌کند و می‌گوید: رحمت مصطفوی در هر صفحه از ترجمه ده‌ها غلط گرفته بود و در روزنامه‌ها پاک این ترجمه را از اعتبار انداخته بود (صفحه ۱۱۸ کتاب طیب‌زاده). به این قضیه شمس آل‌احمد نیز اشاراتی دارد: «یک- دو ماه پس از انتشار "بیگانه"، دکتر رحمت مصطفوی همان اثر را ترجمه و چاپ کرد، با نام غریبه [...] دکتر مصطفوی طی یک- دو مقاله در روزنامهٔ ایران ترجمهٔ جلال و خبره‌زاده را به انتقاد و بدگویی گرفت [...] در طلّیعهٔ کارش در ایران و با ترجمهٔ "غریبه" اش که مصادف شد با انتشار "بیگانه" شاید احساس سرخوردگی کرد. و به نظرم می‌آید که پاسخ جلال و خبره‌زاده، در همان روزنامهٔ ایران، که چند شماره طول کشید، در این سرخوردگی از اصالت‌ها بی‌تأثیر نبوده است. جلال و خبره‌زاده، در آن مقالات، برای اول بار، از بستر انصاف خارج شده بودند و به شیوهٔ ژورنالیستی و باب آن روز، آن جوان تازه‌نفس و از راه‌رسیده راه، سکهٔ یک پول کردند. و بیشتر از آنکه از ترجمهٔ مشترک خودشان دفاع کنند که مورد حمله بود، به حملهٔ متقابل به ترجمهٔ او و اشتباهاتش پرداختند و با توسل به تمام فنونِ هو و جنجال!» (۱۴)

آل‌احمد در نامه‌ای به خبره‌زاده به تاریخ دوم اسفند ۱۳۲۸ به ماجراهای این ترجمه چنین اشاره‌ای دارد: «گفتم که مسایلی را که تا کنون میان ما به سکوت می‌گذشته، می‌خواهم به زبان بیاورم و به قلم بنویسم. یکی در مورد کتاب "بیگانه" که برداشتی و بردی و بی‌اطلاع من که می‌خواستم ترجمه‌اش کنم، شروع کردی و غیره و آن جریان پیش آمد که آمد و من احمق هم برداشتم و اسمم را طلب‌کارانه پهلوی اسم تو گذاشتم! می‌بینی که دلم می‌خواهد خیلی حرف‌ها را بزنم و بعد هم آن جریان دراز و ناراحت‌کننده پیش آمد که پیش آمد.»

همان‌طور که طیب‌زاده هم اشاره می‌کند، این جدال قلمی میان رحمت مصطفوی با آل‌احمد و خبره‌زاده که حوالی سال ۱۳۲۸ باید اتفاق افتاده باشد، تا کنون از لابه‌لای صفحات نشریات بیرون نیامده است.

دو نکته‌ای که نمی‌شود بی‌اشاره به آنها مطلب را درباره کتاب طیب‌زاده تمام کرد، یکی دریغ از عدم ویرایش کتاب است، چرا که اغلاط چاپی و مطبوعه‌ای در کتاب کم نیست و دوم این سوال که چرا فقط به این چهار نفر در معاصران آل‌احمد باید پرداخت؟ صادق هدایت، محمدعلی جمالزاده، خلیل ملکی، پرویز ناتل خانلری، سیمین دانشور و... همه با او هم‌عصرند. پس مطلب را با یک امیدواری تمام می‌کنم: امید این که دکتر طیب‌زاده، این مسیر را با پرداختن به معاصران دیگر آل‌احمد پی بگیرد.

### پی‌نوشت‌ها

- ۱) شمس آل‌احمد، از چشم برادر (قم: کتاب سعدی، ۱۳۶۹)، ص. ۲۵۱.
- ۲) پرویز جاهد، نوشتن با دوربین: رو در رو با ابراهیم گلستان (تهران: اختران، چاپ دوم: ۱۳۸۴)، ص. ۱۱۵.
- ۳) ابراهیم گلستان، گفته‌ها (تهران: نشر ویدا، چاپ دوم: پاییز ۱۳۷۷)، ص. ۲۵۰.
- ۴) جلال آل‌احمد، یک چاه و دو چاله (تهران: رواق، چاپ اول: ۱۳۵۶)، ص. ۲۳.
- ۵) ابراهیم گلستان در گفتگو با بی‌بی‌سی، ترجمه ادبی و نقد ترجمه (۱۸ خرداد ۱۳۹۴).
- ۶) جلال آل‌احمد، یک چاه و دو چاله، پیشین، ص. ۴۹.
- ۷) همان، صص. ۲۴ و ۲۵.
- ۸) احمد طالبی‌نژاد، به روایت ناصر تقوایی (تهران: چشمه، ۱۳۹۸)، ص. ۲۵.
- ۹) همان، صص. ۳۸-۴۰. البته ابراهیم گلستان در نامه‌ای به مجله دنیای سخن این روایت ناصر تقوایی را به کلی رد کرد. رجوع کنید به ابراهیم گلستان، مسئولیت و تعهد چرندگفتن نیست، دنیای سخن، شماره ۸۰، مرداد ۷۷، صص ۲۰-۲۴.
- ۱۰) محمدعلی سپانلو، بن‌بست‌ها و شاهراه (استکهلم: نشر پن پاب، ۲۰۱۱)، صص. ۱۶۴ و ۱۶۵. محمدحسین دانایی، خواهرزاده آل‌احمد، در حاشیه این گفته از سپانلو برای نگارنده نوشته‌اند: «تا جایی که من بخاطر می‌آورم و الآن از پسرخاله‌ام هم که در مراسم کفن و دفن جلال حضور داشت، پرسیدم و تأیید کرد، نماز میت بعد از مراسم تغسیل جلال در ابن بابویه توسط آقای سید جلال‌الدین محدث ارموی خوانده شد که شوهر یکی از خواهرهای جلال بود.»
- ۱۱) محمدعلی جواهری (۱۳۷۸-۱۳۹۰ خورشیدی)، شاعر گیلک، متخلص به رواهیج.
- ۱۲) محمدحسین استخر (۱۳۴۸-۱۳۶۷ خورشیدی)، روزنامه‌نگار، قاضی و نماینده مجلس شورای ملی.
- ۱۳) منظور بنگاه ترجمه و نشر کتاب است.
- ۱۴) شمس آل‌احمد، از چشم برادر، پیشین، ص. ۲۵۲.
- ۱۵) علی دهباشی (گردآورنده)، نامه‌های جلال آل‌احمد (تهران: افست گرافیک، ۱۳۸۷)، ص. ۳۳.